



۱۱

اکران فیلم محمدعلی سجادی  
از امروز آغاز می‌شود

## رمان روزهای کرونا

تازه‌ترین کتاب درباره رئیس جمهور آمریکا که اثری افشاگرانه  
به قلم برادرزاده ترامپ است، در صدر فروش کتاب قرار گرفت

کتاب دارد، ادب ندارد



## آیا یک فاستروالاس واقعا یک فاستروالاس است؟



# فرهنگ

یکشنبه: ۲۹ تیر ۱۳۹۹ :: شماره ۵۷۰۹



۱۲

# جامعه

تماشاخانه

### مهمان گرچه عزیز است...

در روزهایی که همه‌جا حرف و ترس از کرونا است شاید بی‌ربط نبود اگر ما هم سراغ این طاعون قرن بیست و یکم می‌رفتیم، اما کرونا برای تاثیری‌ها تنها نمک بر زخمی ناسور و قدیمی است. این زخم همیشه با یک سوال سر باز می‌کند، آیا تئاتر یک ضرورت است یا هنری پرهزینه به دور از مشکلات مردم؟ در این روزهای گرم تابستان و سرد سالن‌های تئاتر بسیاری از هنرمندان اعلام کردند که دیگر کار تئاتر نخواهند کرد؛ همان‌هایی که سال‌ها نان دل خوردند و تئاتر را به عنوان یک ضرورت پذیرفته بودند حالا و پس از قریب به پنج‌ماه خانه‌نشینی و درافتادن با هزینه‌های روزمره به یکباره دریافتند اگرچه تئاتر یک ضرورت است اما هنری شکننده در برابر شرایط اقتصادی نیز هست. نظریه شیشه شکسته معتقد است اگر به یک آشفته‌گی کوچک رسیدگی نشود روزی می‌رسد که هرج‌ومرج بیداد خواهد کرد. مثلاً اگر شیشه یک ساختمان بر اثر شیطنت بشکند و شما آن را تعمیر نکنید روزی می‌آید که تمام ساختمان توسط همان افراد شرور تخریب خواهد شد.

کرونا چشم حقیقت‌بینی بود که به ما نشان داد ساختمان تئاتر پر از شیشه‌های شکسته است. شیشه‌هایی که ما به دست خودمان شکستیم؛ وقتی برای معیشت همکاران‌مان احترام قائل نبوده و رسم نامیمون بلیت مهمان را به فرهنگ و نشانه احترام تبدیل کردیم تا این اقتصاد شکننده پیش از این روزها زیر دست و پای زیاده‌خواهی خودمان کمر خند کند. بهترین زمان برای تغییر سازوکار بلیت مهمان همین روزهایی است که نمایش‌ها با کمترین ظرفیت پذیرای تماشاگرانی هستند که درصد زیادی از آنان بلیت خریداری نکرده و به صورت مهمان به سالن می‌آیند؛ آن‌هم این روزها که تئاتری‌ها سخت به دنبال ثبت شغل خود در وزارت کار هستند.

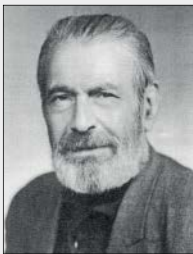
دریافت‌کننده شغلی برای تئاتری‌ها کاری بسیار بزرگ و تاریخی خواهد بود، ولی تا زمانی که یک شغل به عنوان یک حرفه نزد فعالان همان عرصه به رسمیت شناخته نشود و مادی که به جای دعوت از بزرگان و اساتید، بلیت مهمان را به شکل بی‌رویه در اختیار خانواده، دوستان و همکاران قرار می‌دهیم، اقتصاد تئاتر با بی‌کرونا شکست‌خورده خواهد بود.

یکی از دلایل ترویج بلیت مهمان گرانی بلیت‌های تئاتر به خصوص در تماشاخانه‌های خصوصی، کیفیت پایین برخی نمایش‌ها و عدم استقبال مردم است که گروه‌ها را ناچار می‌کند برای خالی نبودن سالن و جنبه تبلیغاتی به بلیت مهمان رو آورند.

امید است که با بالابردن سطح کیفی آثار، متناسب بودن قیمت بلیت‌ها با اقتصاد خانوار و قرارگرفتن تئاتر در سبد فرهنگی خانواده‌ها رسم خوشایند مهمانی تنها در مواردی خاص اتفاق بیفتد و مصداق این مثل نشود که: «مهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفوس / خفقان آرد اگر آید و بیرون نرود».



### کاشف مزار صائب تبریزی که بود؟



امروز ۲۹ تیر، سالروز درگذشت  
جلال‌الدین همایی است

استاد جلال‌الدین همایی از بزرگانی است که خدمات ارزنده‌ای به این آب و خاک کرده است. شاید از جالب‌ترین و کمتر شنیده شده‌ترین این خدمات، کشف مزار صائب تبریزی باشد!

مرحوم استاد امیری فیروزکوهی، نقل کرده که نخستین کسی که مقبره صائب تبریزی را شناسایی کرد، مرحوم استاد همایی بوده است.

در باب شخصیت رفیع و پژوهشگر این ادیب نامدار، آثار وی کفایت می‌کند اما برای تمرکز توجه خوانندگان، خاطره‌ای از مرحوم استاد محمدابراهیم باستانی پاریزی، نویسنده تاریخ‌نگار و استاد برجسته دانشگاه تهران نقل خواهم کرد که ضمن نقل این خاطره، جناب باستانی، به انبوه یادداشت‌های آن علامه فقید اشاره کرده است. این خاطره در کتابی با عنوان باستانی پاریزی و هزاران سال انسان صفحه ۷۶۶ آمده است:

استاد باستانی پاریزی تعریف کرده است شبی همراه با مرحوم دکتر محمد خوانساری که از پیوستگان استاد همایی بود، به منزل استاد خیابان ناصر خسرو تهران می‌روند. «آن شب استاد همایی به ما صحبت کرد و به من هم اظهار لطف کرد و بعد گفت: فلانی! شما روی تاریخ کرمان کار می‌کنی. بیا کمک کن تا من هم تاریخ اصفهان خود را تمام کنم. استاد همایی یادداشت‌های زیادی در مورد تاریخ اصفهان داشت. از من خواست بروم و یادداشت‌های او را تنظیم کنم و کمک کنم کتاب‌های مربوط به تاریخ اصفهان چاپ شود. گفتم: چشم. فکر می‌کردم یک کار منظم و مشخص در پیش است. تا من گفتم چشم، گفت: حالا بیا، یادداشت‌های مرا ببین.

اول یک صندوق از نوعی که قدیم به آن یخدان می‌گفتند، باز کرد و چند ده تن کاغذ به هم ریخته را بیرون آورد که همه‌اش هم در مورد تاریخ اصفهان بود! همان‌جا فهمیدم که این کار شدنی نیست! یادداشت‌های استاد همایی شاید ۱۰ برابر یادداشت‌های من در باره تاریخ کرمان بود... روز کردم به ایشان و گفتم: من این همه یادداشت را چگونه می‌توانم تنظیم کنم؟ مگر می‌توان اینها را تنظیم کرد؟ گفتیم حالا ببینیم چطور می‌شود.

خود استاد همایی این حرف را زد که: یادداشت‌های من آن قدر زیاد شده است که هر یادداشتی را که لازم داشته باشم و بخوام پیدا کنم، نمی‌توانم پیدا کنم. بسیاری از یادداشت‌ها را سه بار و چهار بار و پنج بار از کتاب‌ها آورده‌ام!

### درباره فیلم سینمایی «جهان با من برقص» که با روایتی طنازانه از مرگ خواسته شبیه «درباره‌الی» نباشد

## رقصنده با مرگ



فرهاد خالدينيک  
روزنامه‌نگار

رجعت و بازگشت آدم‌ها و جمع شدن آنها در کنار یکدیگر، نه تنها سوژه بگرو تازه‌ای در سینمای ایران و جهان نیست، بلکه از آن دست سوژه‌های تکراری است که هر بار فیلمسازی را و سوسه می‌کند تا ضمن تعریف قصه فیلم، به رفتارشناسی شخصیت‌های گوناگون و نمایش خصوصیات اخلاقی متفاوت آنها در یک موقعیت خاص بپردازد. در سینمای ما شاید بتوان فیلم‌های «مادر» و «درباره‌الی» را از بهترین نمونه‌های این نوع فیلم‌ها نام برد. در «مادر» ساخته ماندگار زنده‌یاد علی حاتمی، بهانه درپیش بودن مرگ مادر، فرزندان یک خانواده سنتی را به خانه پدری فرامی‌خواند و حرف‌ها و حدیث‌ها و خاطره‌بازی‌های آنها، درام احساسی قصه را شکل می‌بخشد و در «درباره‌الی» اثر تحسین برانگیز اصغر فرهادی، گردهم آمدن دوستان هم‌دانشگاهی در ویلایی ساحلی، زمینه ظهور و بروز اتفاقات ناگوار بعدی را فراهم می‌کند.

در «جهان با من برقص» نیز همچون «درباره‌الی» شاهد همنشینی دوباره دوستان قدیمی در خانه‌ای در شمال کشور هستیم. خانه‌ای متعلق به جهانگیر یا جهان (علی مصفا) که پس از جدایی از همسرش، دانشگاه و هیاهوهای شهرنشینی را رها کرده و زندگی توأم با آرامش در شمال کشور را برگزیده است. دلیل جمع شدن گروه از همان سکانس‌های ابتدایی فیلم مشخص می‌شود. جهان به خاطر ابتلا به بیماری خاصی که فیلم تعدمدا به نام و اثراش بروی ورود نمی‌کند، آخرین ماه‌های عمرش را می‌گذراند و برادرش بهمن (کاظم سیاحی) به بهانه برگزاری مراسم جشن تولدش، دوستانش را فراخوانده است. دوستانی به‌ظاهر صمیمی که به‌نظرمی‌رسد به لحاظ سنی و شخصیتی چندان سنخیتی با یکدیگر ندارند. هرچه جهانگیر درون‌گرا و روشنفکر مآب می‌نماید، حمید (سیاوش چراغی‌پور) برون‌گرا و سطحی است و احسان (جواد عزتی) و رضا (پژمان جمشیدی) از منظر شخصیتی با هر دو این‌ها متفاوت هستند.

با این حال این مساله لطمه‌چندانی به فیلم نزده و در خدمت ساده‌سازی و پرهیز از پیچیده‌نمایی شخصیت‌های فیلم قرار دارد. حقیقت این است که سروش صحت در اولین ساخته سینمایی‌اش، خواسته است فیلمی به‌ظاهر ساده و فارغ از پیچیدگی‌های مرسوم بسازد. در اینجا نه از دیالوگ‌های پرطمطراق خبری هست و نه قرار است شخصیت‌ها دچار چالش‌های عجیب و غریب شوند. چالش اصلی مساله مرگ قریب‌الوقوع جهانگیر است که آن نیز دغدغه ذهنی خود جهان است و اصلا فیلم درباره این است که آدمی چطور باید به تنهایی با این دغدغه کنار بیاید.

#### شعری درباره مرگ

فیلم با پرسش و پاسخی درباره مرگ شروع می‌شود. آنجا که پیرمرد در پاسخ به زنده‌ماندن یا نماندن گاو، خطاب به جهان



می‌گوید: «کی می‌دونه، کی می‌مونه و کی می‌میره؟». عبارت کوتاهی که بسان شعری کوتاه درباره مرگ می‌ماند و جالب اینجاست که خود آن پیرمرد، زودتر از جهان و گاوش از دنیا می‌رود تا به نوعی جمله‌اش را ثابت کرده باشد. ارتباط عاطفی میان جهانگیر و چهارپایان پیرامونش، از نکات جالب توجه فیلم است. به خصوص در سکانس گفت‌وگو و درد دل جهان با گاو در طولیله، که جهان از شباهت‌هایشان با یکدیگر در مرضی، تنهایی و داشتن دوستانی شبیه به هم می‌گوید. مشابه این را در صحنه ماقبل سکانس خودکشی می‌بینیم و این بار خر سفیدرنگ است که در کانون توجه جهان قرار می‌گیرد. خری که اتفاقا تنها شاهد این ماجرا است و نشانه‌ای بر این‌که آدمی در اوچ تنهایی نیز هیچ‌گاه تنها نیست.

#### زبان طنزآمیز

امتیاز اصلی «جهان با من برقص» این است که صحت برای تعریف قصه تقریباً تلخ و ناگوار شخصیت اصلی فیلمش، نوعی زبان طنزآمیز را برگزیده تا از تلخی و زنگندی ماجرا بکاهد. طنزی که در شخصیت‌پردازی اثر و بازی‌های برخی از بازیگران فیلم نمود بازی دارد. از این رو از ارتباط نه چندان متعارف حمید و ناهید (هانیه توسلی) گرفته تا شیطنت‌ها و مزه‌پرانی‌های بچا و به‌اندازه رضا (پژمان جمشیدی) و حتی عشق نوجوانانه آسا و شایان، نگاه و گوش‌کنید به موسیقی خدمت تلطیف فضای اثر قرار دارند. صحت حتی در اجرای صحنه خودکشی نیز این نوع نگاه آمیخته به طنز را رها نمی‌کند تا مبادا صحنه‌ای از فیلم برای مخاطبانش، آزاردهنده باشد. نگاه و گوش‌کنید به موسیقی شاد پس از سکانس خودکشی و شکل اجرای نوازندگان، که بلافاصله اندک تلخی ناشی از تماشا سکانس قبلی را به شیرینی بدل می‌کند. در مجموع موسیقی نقش پررنگی در حس و حال فیلم دارد. حضور گاه و بیگاه جهان در کنار ارکستری که در نماهای زیبا و کارت‌پستالی شمال کشور هنرنمایی می‌کنند، علاوه بر این‌که

موسیقی فضای ذهنی این شخصیت را نشان می‌دهد، مسیر پیش‌روی جهان برای ورودی دلپذیر به دنیایی دیگر را در ذهن متبادر می‌کند. درست مثل آن مینی‌بوس قرمزرنگی که جاده‌های زیبای شمالی را درمی‌نورد تا مسافران خویش را به مقصد نهایی‌شان برساند.

#### استفاده نادرست از شخصیت‌های فرعی

با این وجود مشکل فیلم این است که از سایر شخصیت‌های فرعی‌اش در جهت رسیدن به پایان‌بندی مدنظرش به‌درستی استفاده نمی‌کند. شخصیت‌های متعدد فیلم، داستانک‌های خودشان را تعریف و بازی می‌کنند و انگار تنها کارکردشان این است که جهانگیر را از خودش ناامید کنند و او را به نتیجه نهایی در پایان فیلم برسانند. پایانی که حاوی نریشن جهان است درخصوص این‌که نمی‌تواند مرگ را دوست داشته باشد ولی دیگر از آن نمی‌ترسد. این‌که فهمیده آدم‌ها باید زندگی خودشان را بکنند و اگر شد و دوست داشتند گاهی کنارش باشند. کنارش باشند و زندگی معمولی‌شان را بکنند و همین‌که گاهی باشند کافی است! نریشن که با رقص، حرکات موزون و همخوانی دوستان همراه می‌شود تا فلسفه فیلم به واضح‌ترین شکل ممکن بیان شود. فلسفه‌ای که هرچند آتچنان که باید در طول مسیر فیلم تبیین نمی‌شود و شاید بسیاری از مخاطبان را بدون شنیدن جملات پایانی، لزوماً به آن نتیجه نرساند ولی نیاز امروز زمانه ماست. دوره و زمانه‌ای که ویروس منحوس کرونا انسان‌ها را یکی پس از دیگری از پای درمی‌آورد و آن‌قدر نگرانی‌های شخصی افراد زیاد شده که شاید کسی فرصت دل‌سوزاندن برای دیگری را هم نداشته باشد. در چنین زمانه‌ای، آدمی به‌جای داشتن کمترین توقعی از دیگران، به‌جای ناله‌سردادن‌های مرسوم و گلاب‌ها و شکایت‌کردن‌ها از جور زمانه، باید فلسفه زندگی و البته مرگ را هر جور که هست بپذیرد و با زبشتی‌ها و زیبایی‌های آنها کنار بیاید. کسی چه می‌داند؛ شاید دنیای پر از رمز و راز پس از مرگ، زیباتر، کارت‌پستالی‌تر و البته دلنشین‌تر از این دنیا باشد!